

مرفی



ساموئل بکت  
ترجمہ سہیل سمی

## فصل اول

خورشید، بی آن‌که چاره دیگری داشته باشد، بر همان چیزهای قدیمی می‌تابد.<sup>۱</sup> مرفی، مثل کسی که پنداری آزاد بود، در دخمه‌ای در وست برامپتن،<sup>۲</sup> خارج از نوررس نشسته بود. او این‌جا در قفسی جمع و جور و شمالی-غربی که چشم‌اندازی یکپارچه به قفس‌های جمع و جور و جنوبی-شرقی داشت، حدوداً شش ماه آزرگار خورده و نوشیده و خوابیده و لباس پوشیده و درآورده بود. به‌زودی مجبور می‌شد فکر دیگری بکند، چون آن دخمه رسماً کلنگی و غیرقابل سکونت اعلام شده بود. به‌زودی مجبور می‌شد کمر همت ببندد و خوردن و نوشیدن و خوابیدن و پوشیدن و درآوردن لباس را در محیطی کاملاً بیگانه آغاز کند.

برهنه بر صندلی ننویدی‌اش نشسته بود، صندلی‌ای از چوب جلانخورده<sup>۳</sup>

---

۱. کتاب جامعه سلیمان، بخش ۱، آیه ۹: «آنچه بوده همیشه خواهد بود؛ و آنچه انجام شده دیگر شده؛ و زیر خورشید هیچ چیز تازه‌ای نخواهد بود.» - م.

2. West Brompton

۳. undressed teak. برای مفهوم جلانخورده کلمه معمول‌تر unvarnished هست. ریچارد بگم (Richard Begam) در پایان مدریته از همدلی کلمات در مرفی سخن می‌گوید. تأثیر این کلام کمیک است. معنای دیگر undressed برهنه است؛ مردی برهنه بر صندلی‌ای برهنه. - م.

به این شکل روی صندلی‌اش می‌نشست، چون از این‌طور نشستن لذت می‌برد! اول باعث لذت بدنش می‌شد، به بدنش آرامش و تسکین می‌داد. بعد ذهنش را آزاد می‌کرد. چون تا بدنش آرامش و تسکین پیدا نمی‌کرد، ذهنش سرزنده و رها نمی‌شد، درست همان‌طور که در فصل شش توصیف شده. و جریان پیدا کردن زندگی در ذهنش باعث لذتش می‌شد، چنان لذتی که واژه لذت القاگر معنایش نبود.

مرفی آن اواخر در کرک<sup>۱</sup> شاگرد مردی به اسم نیثری<sup>۲</sup> شده بود. این مرد در آن زمان می‌توانست کم و بیش هروقت که خواست، جلوی تپش قلبش را بگیرد، و تا آن‌جا که تحملش ممکن بود، تا وقتی که می‌خواست، بی‌تپش باقی نگهش دارد.<sup>۳</sup> او این توانایی استثنایی را، که پس از سال‌ها تمرین در شمال نربودا<sup>۴</sup> کسب کرده بودش، به ندرت به کار می‌گرفت، و آن را گذاشته بود برای موقعیت‌های آزاردهنده‌ای که تحملشان از حد توانش خارج بود، مثلاً وقتی که عطش داشت و هیچ نوشیدنی‌ای در دسترسش نبود، یا میان سِلت‌ها گیر می‌افتاد و راه دررو نداشت، یا درد تمایلات سرکوفته جنسی به جانس چنگ می‌انداخت.

هدف مرفی از این‌که در مقابل نیثری زانوی شاگردی به زمین زده بود، این نبود که قلبی چون قلب او پیدا کند، چیزی که به نظرش برای مردی با خلق و خوی او به سرعت به مسئله‌ای مرگبار تبدیل می‌شد، بلکه فقط می‌خواست از آنچه نیثری، نیثری فیثاغورسی در آن زمان، همترازی<sup>۵</sup>

ساج، با این ضمانت که تُرک نخورد، تاب بر ندارد، جمع نشود، نپوسد، یا شب‌ها غُرْغُر نکند. این صندلی مال او بود، هرگز از او جدا نمی‌شد. کنجی که او در آن نشسته بود، از تابش نور خورشید محفوظ بود، خورشید پیر و بینوا که برای میلیاردمین بار در صورت فلکی سنبله قرار گرفته بود. او با هفت شال‌گردن سر جایش می‌خکوب شده بود. ساق‌هایش با دو شال به غلتانک‌ها بسته شده بودند، ران‌هایش با یک شال به نشیمن، سینه و شکمش با دو شال به پشتی، و مچ‌هایش با یک شال به پشت‌بند.<sup>۱</sup> بخش‌های بدنش فقط جدای از همدیگر حرکت داشتند. سر و زویش خیس عرق بود، و بندها را کشیده‌تر و سفت‌تر می‌کرد. تنفس بی‌صدا بود. چشم‌ها، سرد و بی‌لرزش، مثل چشم‌های مرغ نوروزی، خیره به تکه‌رنگ‌های قرح‌سانی که روی گچبری قرنیز پاشیده شده بود و به تدریج جمع و محو می‌شد. جایی ساعتی دیواری بیست تا سی بار کوکو کوکو کرد و پنداری پژواک فریادی در خیابان شد که صدایش در آن لحظه به دخمه می‌رسید.<sup>۲</sup> این جای اون! این جای اون!

دیدنی‌ها و صداهایی بودند که او دوستشان نداشت. آن‌ها او را در دنیایی که خودشان به آن تعلق داشتند محبوس می‌کردند، نه آن‌طور که خودش واقعاً امیدوار بود، در دنیای او، با ذهنی تیره و تار به این فکر کرد که چه چیزی جلوی نور خورشیدش را گرفته، برای فروش چه ابزار و لوازمی فریاد می‌زنند. تیره و تار، خیلی تیره و تار.

۱. مجموع این شال‌ها می‌شود شش تا و نه آن‌طور که راوی می‌گوید، هفت تا. مسئله اشتباهات عمدی در اعداد و محاسبات در رمان وات هم مطرح است؛ اشاره‌ای به بی‌حاصل بودن اعداد و منطوق در شناخت موقعیت خویش. -م.

۲. آن‌جا که سخن از تضمین صندلی است، پنداری ماهیت فروش کالا و سوداگری در بازار تحسین می‌شود. *quid pro quo* یعنی این به عوض آن. اما در انگلیسی قدیمی *quid* در زبان کوچه و بازار به معنای یک پوند بوده است؛ یعنی این کالا به عوض یک پوند. کریس اکرلی در *Demented Particulars* در مورد این بخش از متن می‌نویسد که اندیشیدن به ماهیت درون انسان هراسناک است، و فعالیت‌های بی‌ارزش و موهوم مثل سوداگری مانع جریان این اندیشه است. اکرلی معتقد است که بکت در این‌جا به بحث ژاک قضا و قدری دیدرو در مورد *quid pro quo* نظر دارد. -م.

1. Cork 2. Neary

۳. تضاد میان «کم و بیش هروقت که خواست» و «تا آن‌جا که تحملش ممکن بود، تا وقتی که می‌خواست، بی‌تپش باقی نگهش دارد» عیناً در متن اصلی هست، و به قطع کاملاً عامدانه بوده است. -م.

4. Nerbudda

۵. *apmonia*، بکت این اصطلاح را از فیثاغورس و مطالعه نظریه او در آکوستیک وام گرفته است؛ درست مثل *attunement* که به هماهنگی ترجمه شده و چند خط پایین‌تر آمده است. بکت به مطالعه آرای پیشاسقراطی‌ها علاقه داشت. نیثری در این بخش از رمان سخت دلبسته آموزه‌های